

رسم خط شاهنامه:

بخش اول

الف - هیچ خطی صورت تلفظ را دقیق و آسان بدست نمی دهد و این ناهماهنگی میان زبان و خط با تحول زبان و ثابت ماندن خط بیشتر می گردد. از این رو در برخی از زبانها گاهی دست به اصلاح خط می زنند. برای مثال در آلمان از سده هفدهم تاکنون چندین بار اقداماتی برای اصلاح خط انجام گرفته است. از آن میان کنگره ارتوگرافی که در سال ۱۸۲۶ در زمان دولت پروس برگزار شد و بار دیگر در سال ۱۹۰۱ به دعوت دولتهای آلمان، اتریش و سوئیس تجدید گردید. همچنین در سال ۱۹۵۲ انجمنی مرکب از ۲۴ نفر از آلمان باختری و آلمان خاوری و اتریش و سوئیس تشکیل شد که نتیجه کار خود را در سال ۱۹۵۴ با عنوان «پیشنهادهای اشتوتگارت» اعلام کرد. در سال ۱۹۵۶ باز سازمانی برای درست نویسی بوجود آمد که در سال ۱۹۵۸ اصلاحاتی زیر عنوان «پیشنهادهای ویسبادن» ارائه داد. در حال حاضر نیز چندی است که در آلمان دوباره سخن از ضرورت اصلاح خط در میان است.

فساد در رسم خط دارای علل بسیار است:

۱- برای هر واج (Phonem) یک حرف جداگانه وجود ندارد. برای مثال در زبان آلمانی حرف s هم برای حرف سی است و هم برای ز و در فارسی حرف و هم برای u است و هم برای v و هم برای au/ou و هم برای o (در پایان واژه). یا حرف ی هم برای y است، هم برای i و هم برای ay/ey. و حرف ه هم برای h است و هم برای a/e (در پایان واژه). و حرف

* این مقاله در دو بخش از نظر خوانندگان می گذرد. نیمه دوم آن در شماره بعد چاپ خواهد شد

الف در آغاز واژه برای e, a و o است.

۲. برای برخی واجها بیش از یک حرف وجود دارد. برای مثال در زبان آلمانی برای ف هم f هست و هم v. و در زبان فارسی برای S حرفهای ث، س، ص و برای z حرفهای ذ، ز، ض، ظ و برای t حرفهای ت، ط و برای h حرفهای ح، ه وجود دارد.

۳. گاه برای یک واج باید چند حرف را به یکدیگر پیوست. برای مثال در زبان آلمانی ش با sch و گاه با ch نوشته می شود و در فارسی در آغاز واژه برای i دو حرف ای، برای u دو حرف او و برای خ دو حرف خو (در واژه هایی چون خواب، خواهر و غیره) بکار می رود.

۴. گاه واجی اصلاً نوشته نمی شود، مانند مصوت‌های کوتاه o, e, a در میان واژه های فارسی که در نتیجه گرد را می توان گرد، گرد، گرد خواند و در دستنویسهای کهن همچنین گرد، کرد (قطعه ای از زمین کشت که کرت هم گویند)، کُرد.

۵. تلفظ واژه ها در گویشهای مختلف یکسان نیست. برای مثال تلفظ آن در تهران و برخی نقاط ایران ān و در برخی نقاط دیگر و افغانستان و تاجیکستان ōn است، ولی در خط فارسی هر دو صورت را آن می نویسند.

۶. در خط فارسی هر گاه دو صامت همجنس پشت یکدیگر افتند، تنسها یکی را می نویسند و بجای دیگری روی صورت نخستین نشانهء تشدید (ء) می گذارند و چون این نشانه حرف مستقلی نیست، بلکه بصورت ضمیمه بر بالای حرف می نشیند، از این رو اغلب نوشته نمی شود. به همین گونه است نشانهء همزه روی ه مصوت (ه) که در اصل صورت کوتاه نیم صامت ی است و با همزه عربی ارتباطی ندارد و آن را نخست بصورت کامل ی یا بصورت کوتاه ه در کنار ه مصوت می نوشتند (:خانه ی، خانهء)، ولی سپستر آن را بالای ه مصوت بردند و از این زمان بصورت حرفی ضمیمه درآمد و از این رو غالباً در نوشتن می افتد. نشانهء مد (~) نیز گاه همین حال را پیدا کرده است.

۷. هر گاه دو واج u و w یا y و i که در خط فارسی هر کدام تنها یک حرف دارند، پشت یکدیگر بیفتند گاه هر دو را می نویسند، یعنی یک حرف را تکرار می کنند و گاه یکی را می اندازند: طاوس، طاووس و ریال، تغییر.

۸. نیم صامت ی که در تحول زبان فارسی (و یا در تحت تأثیر همزه در عربی) به e تبدیل شده است، گاه بصورت ه و گاه بصورت ا نشان داده می شود: خانه ای، دانشجویی، دانشجویی.

۹. همزه در واژه های عاریتی عربی در میان واژه به چند صورت و، ا، ه، و هنگام جمع

با الف بصورت آ (؛ سؤال، رأس، مآل) و گاه در يك واژه به دو شکل (؛ جرئت، جرأت) و گاه به دو حرف مختلف (؛ زائد، زاید) نوشته می شود و در پایان واژه گاه نوشته می شود (؛ جزء، سوره، لؤلؤ) و گاه هم نوشته می شود و هم می افتد (؛ اطبا، اطباء).

۱۰. حرف ع در آغاز واژه های عاریتی عربی حرفی زائد است که تنها نوشته می شود، ولی خوانده نمی شود.

۱۱. حرف ی در پایان واژه های عاریتی عربی که نشانه الف مقصور است گاه به همین صورت نوشته می شود (؛ حتی) و گاه به دو صورت (؛ اعلی، اعلا) و ā خوانده می شود.

۱۲. نشانه تنوین عربی گاه به صورت ة و گاه بصورت ا نوشته می شود (؛ نسبة، نسبتاً) و an خوانده می شود.

۱۳. واژه های دیگر عربی نیز هست که در زبان فارسی دارای دو املائی متفاوت اند. مثلاً: اسحق، رحمن، اسمعیل و اسحاق، رحمان، اسماعیل. یا: صلوة، مشکوة و صلوات، مشکات. یا: رحمة، حجة در ترکیبات عربی (؛ رحمة الله، حجة الحق) و رحمت، نعمت، حشمت، حجت در صورت ساده و گاه در ترکیب: رحمت الله، نعمت الله، حشمت الله، حجت الله.

۱۴. در برخی از ترکیبات عربی در فارسی حرفهایی نوشته می شود که خوانده نمی شود یا نباید بشود، مانند: ال در: بالطبع، جدیدالتأسیس و مانند آن، ولی در زبان مردم اغلب خوانده می شود.

۱۵. همان گونه که خط لاتین برای زبان لاتین درست شده بود و نه برای زبانهای دیگر اروپایی که از نظر شمار واجها با زبان لاتین یکسان نیستند، همچنین خط عربی برای زبان عربی ساخته شده است که از نظر شمار واجها با زبان فارسی اختلاف دارد. نه واج عربی ء، ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ج، ق در فارسی نیست و در مقابل زبان فارسی واجهایی داشته یا دارد که در زبان عربی نیست و از این رو برای نمایش برخی از آنها اصلاحی در خط عربی کرده اند، مانند: پ، چ، خو (قدیم)، و ه ت (قدیم)، گ، ولی واو و یای مجهول را به همان صورت واو و یای معلوم نوشته اند. حرفهای ویژه واجهای عربی چون در زبان فارسی برابر نداشتند و تنها در نوشتن واژه های عاریتی عربی بکار می رفتند و نه در خواندن آنها، در نتیجه این واجها در زبان فارسی به نزدیکترین صورت خود تبدیل شدند، مانند تبدیل ء و ع به مصوتهای کوتاه، ق، به غ، و ث و ص به می، ط به ت، ذ و ض و ظ به ز. از این جا بود که کم کم واژه های فارسی را نیز به این حروف هم نوشتند. برای مثال: تشت، تلخ، تهران و طشت، طلخ، طهران، سد، شست و صد، شصت و غیره.

۱۶. در خط فارسی هفت حرف ا، د، ذ، ر، ز، ژ، و از سوی چپ پیوند پذیر نیستند و در نتیجه ما ناچاریم ترکیبهایی را که از نظر دستوری مانعی در پیوسته نوشتن آنها نیست، به دلیل ساخت خط جدا بنویسیم.

۱۷. در خط فارسی هر چند حرف يك شکل واحد دارند و تنها بوسیله نقطه و سرکش از یکدیگر متمایز می گردند و این وضعیت سبب می گردد که گاه ترکیبی را که از نظر دستوری باید پیوسته نوشت، به دلیل آسان خوانی یا زیبایی خط جدا می نویسند.

۱۸. در خط فارسی اندازه حروف یکسان نیست و از این رو برای آن که اندازه واژه ها بیش از اندازه کوتاه یا دراز نگردد، گاه در رسم خط به دلیل آسان خوانی یا زیبایی خط واژه ها و ترکیبها را پیوسته یا جدا می نویسند.

۱۹. آنچه زیر شماره های ۱۶-۱۸ گفته شد سبب می گردد که گاه در نوشتن واژه ها و بویژه ترکیبات اگر بخواهیم قواعد زبان را مدرك رسم خط قرار دهیم، ساخت خط یا اصلاً اجازه نمی دهد و یا اگر بدهد شکلی پدید می آید به چشم ناآشنا. برای نمونه: کم حافظه، کم جمعیت، کم تجربه، کم مصرف را باید جدا نوشت، کم دل، کم خور را بهتر است جدا نوشت، کم رنگ را بهتر است پیوسته نوشت و کباب را باید پیوسته نوشت. دخواه، دلبر، دلپذیر، دل سرد را باید پیوسته نوشت، دل آزار، دل پاک، دل درد، دل سنگ، دل واپس را باید جدا نوشت، ولی دل پسند / دلپسند و دل خسته / دلخسته را می توان به هردو صورت نوشت. خانه نشین و سرنشین را نمی توان پیوسته نوشت، بیابان نشین، کاخ نشین، بست نشین و ته نشین را باید جدا نوشت، ولی دلنشین را بهتر است پیوسته نوشت. دانش سرا را می توان پیوسته نوشت چون صورت پیوسته آن آشنا شده است، ولی دانش پژوه را باید جدا نوشت و دانش نامه / دانشنامه را می توان به هردو صورت نوشت. سخنگوی را باید پیوسته نوشت، ولی پریشان گوی را نباید پیوسته نوشت و بدگوی را نمی توان پیوسته نوشت. کیکاوس / کی کاوس را می توان به هردو صورت نوشت، ولی کی آرش و کی پشین را باید جدا نوشت. بی سلیقه، بی طاقت، بی شک، بی پول، بی شرم، بی صبر، بی عاطفه، بی شوهر، بی معرفت، بی وزن را باید جدا نوشت بشمار، بیجهت، بیعار، بی شعور، بیمانند، بیوقت، را باید پیوسته نوشت، ولی بی خود / بیخود، بی سواد / بیسواد، بی دانش / بیدانش، بی فایده / بیفایده، بی قرار / بیقرار، بی کران / بیکران، بی گناه / بیگناه، بی گمان / بیگمان، بی نوا / بینوا، بی هوش / بیهوش را می توان به هردو صورت نوشت. پیشروی و پیشدستی را باید پیوسته نوشت، پیش کسوت و پیش قسط را باید جدا نوشت، ولی پیش آمد / پیشامد، پیش برد / پیشبرد، پیش گویی / پیشگویی و پیش

گفتار / پیشگفتار را می توان به هر دو صورت نوشت، به پیش را بهتر است جدا نوشت، بجز را باید پیوسته نوشت، ولی به نزد / بنزد را می توان به هر دو صورت نوشت. همدل، همنس و همکار را باید پیوسته نوشت، هم میهن، هم سلیقه و هم وزن را باید جدا نوشت، ولی هم نبرد / همنبرد را می توان به هر دو صورت نوشت. خوشرنگ / خوش رنگ را می توان به هر دو صورت نوشت، خوشدل را بهتر است پیوسته نوشت، خوشبو و خوشرو را باید پیوسته نوشت، خوش باطن را نباید پیوسته نوشت و بد باطن را نمی توان پیوسته نوشت. بیامد و پیشامد را باید بدون مدّ (~)، ولی برآمد و درآمد را با مدّ، بینداخت و بیفروخت را بدون الف، ولی برانداخت و برافروخت را با الف نوشت

۲۰. از آنچه گذشت می توان نتیجه گرفت که در تعیین رسم خط که هدف آن یکی مطابقت صورت نوشتن با خواندن و دیگر ایجاد آسان خوانی است، دو عامل قواعد زبان و ساخت خط همیشه با یکدیگر سازگار نیستند، بلکه عامل دوم گاهی نقش معکوس دارد و از این جا است که نمی توان برای رسم خط قواعدی یکسان تعیین کرد، بلکه باید تعدادی استثنا را پذیرفت و هر چند گاه يك بار توقف خط را با حرکت زبان مطابقت داد، ولی تنها تاجایی که خواندن آثار پیشین بکلی غیر ممکن نگردد. منتها در زبانهایی که خط آنها لاتین است موارد استثنا تا آن اندازه نیست که موجودیت قواعد رسم خط را به خطر اندازد و گذشته از این ساخت اصلاح پذیر خط لاتین اجازه می دهد که هر وقت ضروری باشد اصلاحی در خط کرد و برخی از انحرافهای آن را از زبان روز راست گرداند. برعکس در خط فارسی از يك سو نقص ناشی از کمبود حرفهای مستقل برای هر يك از واجها و از سوی دیگر نقص ساختاری این خط از نظر هم شکلی حروف، يك اندازه نبودن حروف، عدم قابلیت پیوستگی همه حروف به یکدیگر و عدم دو شکل متفاوت از هر حرف، سبب شده اند که در تعیین رسم خط فارسی عامل ساخت خط عامل قواعد زبان را بکلی تحت الشعاع خود قرار دهد. به سخن دیگر عنوان رسم خط برای قواعد درست نویسی فارسی تسامحی است بجای رسوم خط. و در واقع مقاله ها و کتابهایی نیز که گهگاه در باره رسم خط فارسی منتشر می گردد چیزی جز گردآوری این رسوم و گاه برتری يك رسم بر رسم دیگر نیست که در صورت اخیر اساس داوری اغلب سلیقه شخصی مؤلف است.

با این حال وجود این نواقص نباید بهانه ای برای راه یافتن هرج و مرج در خط فارسی گردد، بلکه اکنون که نمی توان از رسم خط واحدی پیروی کرد، باید کوشید دست کم در چارچوب رسوم خط باقی ماند.

آنچه تا کنون آمد شرح مشکلات رسم خط فارسی بطور کلی بود که یاد آوری آنها پیش از ورود به مطلب اصلی لازم می نمود. آنچه از این پس می آید کوششی است بر مثال شاهنامه در راه یکدست کردن رسم خط شعر کلاسیک فارسی. با اینهمه نظریات زیر هرگز ادعای قطعیت ندارد، بلکه صرفاً پیشنهادهای هستند که بمنظور گشودن بحث به پیشگاه اهل فن عرضه می گردد.

ب - دگرگونیهای هزار ساله زبان فارسی از يك سو و تفاوت میان زبان شعر و زبان نثر از سوی دیگر، ایجاب می کند که در چارچوب رسم خط فعلی قواعدی برای رسم خط شاهنامه تعیین کرد که هدف آن دو چیز باشد: آسانتر خواندن و زودتر دریافتن. ما در زیر به جستجوی این قواعد می پردازیم، ولی پیش از آن لازم است به نکته ای اشاره گردد:

در چاپخانه ها هنگام حروفچینی متن شعر ناچارند اگر در مصراعی جای سفید باقی بماند آن را میان واژه های آن مصرع تقسیم کنند، ولی چون حروفچینها همیشه با ویژگیهای شعر کهن آشنا نیستند و درجه بستگی اجزای واژه ها و ترکیبها را با یکدیگر نمی شناسند، از این رو اغلب واژه ها یا اجزای آنها را از یکدیگر دور و نزدیک می کنند و یا برای محو فاصله سفید، حروف را می کشند که در نتیجه مرز بندی لازم میان واژه ها و ترکیبها بهم می خورد. از این رو برای آن که حروفچین بداند که فاصله های سفید در مصرعها را چگونه تقسیم کند و مسؤلیت کار مؤلف و حروفچین از یکدیگر جدا گردد، نگارنده پیشنهاد می کند که در دستنوشتی که به چاپخانه داده می شود این سه نشانه از همان آغاز بکار برده شود: نشانه \cup (خط لب) در زیر ترکیبهایی که اجزای آنها باید جدا، ولی تنگ یکدیگر نوشته شوند، مانند: جفایبشده نشانه } (خط بینی) در میان واژه هایی که باید میان آنها فاصله افتد، مانند: پیش او. ولی این نشانه را تنها در مواردی که ضروری باشد بکار می بریم، یعنی مثلاً وقتی که در دستنوشته ما دو واژه زیاد به یکدیگر نزدیک شده اند و از این رو احتمال سهو حروفچین هست که آنها را ندانسته تنگ یکدیگر بزنند. و نشانه \cup (خط لب و بینی) در زیر و میان ترکیبهایی که باید میان اجزای ترکیب فاصله داد، ولی نه تا آن اندازه که در رسم خط پیوند میان اجزای ترکیب بریده گردد، مانند: کارآزموده [سران].

با این نشانه گذاری حروفچین می داند که چه واژه هایی را باید مانند يك واژه واحد تنگ یکدیگر بزند و چه واژه هایی را باید تنها با يك فاصله از هم جدا کند. غیر از این دو مورد واژه های دیگر نباید زیاد به یکدیگر نزدیک شوند و حروفچین می تواند فاصله های سفید در

مصراعها را میان آنها تقسیم کند. اکنون می پردازیم به دنباله، مطلب:

۱- زبان شعر و ضرورت وزن ایجاب می کند که گاه شاعر در صورت رسمی زبان گفتار و نوشتار تغییراتی دهد، همچون انداختن، افزودن، مشدد کردن، ادغام کردن و ابدال کردن حروف یا دور نمودن و پس و پیش کردن واژه ها و اجزای آنها از یکدیگر و ساختن ترکیبهای نو. این دگرگونیها طبعاً صورت خواندن را تغییر می دهد که در نتیجه رسم خط جدیدی را ایجاب می نماید. برای نمونه:

به هفتاد خون برادر پدر

پدر مادر شاه ایران زمین

در مثال نخستین کسره، اضافه میان برادر و پدر و در مثال دوم کسره، اضافه میان پدر و مادر بضرورت وزن افتاده است و ناچار باید برادرپدر و پدرمادر را مانند يك واژه، واحد بدون مكث خواند و یا:

برادر پدر تست با قر و کام

در این مثال اگر برادر پدر تست بخوانیم دوبار کسره، اضافه افتاده است و اگر برادر پدر تست بخوانیم يك بار و در هر حال باید هر سه چهار واژه را یکجا و بدون مكث خواند. از همین نمونه اند:

جز از تیرگی شب به دیده ندید

که تیزی نبید کهن بشکنی

بزرگان که بودند بر دسرای

که در این مثالها نیز کسره، اضافه در تیرگی شب و تیزی نبید و دسرای بضرورت وزن افتاده است و از این رو باید آنها را بدون مكث خواند. و یا در اضافه، مقلوب یا تقدم صفت بر موصوف:

زره دامنش را بزد بر میان

که بنشین به پیش گرانمایه جفت

ز فتراك بگشاد پیچان کمند

به زین اندرون زنده پیل ژبان

در این مثالها نیز زره دامنش، گرانمایه جفت، پیچان کمند و زنده پیل باید بدون مكث خوانده شوند. و یا:

بیامد پرسید از او، و ز نبرد

که بگشای لب، وین شگفتی بگویی

ازیرا سرت زآسمان برترست

در این مثالها نیز باید وژ، وین، زآسمان را مانند يك واژه واحد یکجا و بدون مکث خواند.

و اما برای این که همه این مثالها را در همان بار نخست درست و آسان بخوانیم آنها را مانند يك واژه مرکب تنگ یکدیگر می نویسیم و در نمونه ای که به چاپخانه می دهیم زیر همه آنها را خط لب می کشیم. از همین نمونه اند ترکیباتی چون: ایران زمین، شاه کاوس، کاوس شاه، ردا فراسیاب، جهاندار یزدان، کاویانی درفش، سپهدار پیران، گذشته گناه و غیره. با این حال در مواردی که در يك واژه مرکب چند حرف پیوند ناپذیر پشت یکدیگر افتند، مانند: زردروی، رودزن، مرورود و غیره، اگر اجزای واژه مرکب را تنگ هم بنویسیم شناخت آن دشوار و اگر دور از هم بنویسیم بصورت دو واژه مستقل درخواهند آمد. در این گونه موارد گاه بهتر است میان اجزای واژه مرکب يك فاصله داد، یعنی آنها را با خط لب و بینی مشخص کرد.

۲. گفتیم واژه های مرکب را تنگ یکدیگر می نویسیم. در این جا باز همان مسأله ای که در بخش الف دیدیم پیش می آید که آیا آنها را در صورت امکان پیوسته بنویسیم یا جدا؟ زوه پوش را نمی توان پیوسته نوشت، جهان آفرین را نباید پیوسته نوشت، ولی نیکیخت را می توان یا باید پیوسته نوشت. چه راهی باید برگزید؟

تفاوت میان زبان شاهنامه با زبان رسمی تنها تفاوت میان زبان شعر و زبان نثر نیست، بلکه همان گونه که در آغاز این بخش اشاره شد تفاوت میان زبان کهن و زبان معاصر نیز هست که این نیز خود رسم خط دیگری را ایجاد می کند.

در فارسی معاصر بیشتر واژه های مرکب معنی واحد و مستقلی پیدا کرده اند. برای مثال وقتی می گوییم: رایزن سفارت یا سخنگوی دولت در واژه های مرکب رایزن و سخنگوی اجزای ترکیب معنی مستقل خود را از دست داده اند و ترکیب مانند يك واژه ساده دارای يك معنی واحد و مستقل شده است و از همین رو تنها هجای پایانی آنها یعنی زن و گوی (در حالت اضافه هجای گو و ژ) تکیه می گیرند و از همین رو نیز آنها را پیوسته می نویسیم، مگر آن که ساخت خط اجازه ندهد و یا صورت پیوسته به چشم ناآشنا نماید. ولی این وضعیت همیشه این طور نبوده است، بلکه این تحولی است که رفته رفته در زبان فارسی ایجاد شده است و در زبانهای دیگر نیز مثال دارد. در زبان شاهنامه در بیشتر موارد اجزای واژه مرکب معنی خود را هنوز نگهداشته اند و تماماً القا می کنند:

سخن گوی و بینادل و رای زن
 خردمند و بیدار و روشن روان
 که بیدار دل باش و روشن روان
 همی شد خلیده دل و راه جوی
 که ای شاه بینادل راست گوی
 سوار کمند افکن گردگیر

در این مثالها نه تنها در آن دسته از واژه های مرکب که اجزای آنها از اسم یا صفت تشکیل شده است، مانند: بینادل، بیدار دل، روشن روان، خلیده روان، بلکه در آن دسته نیز که جزء دوم آن ریشه فعل است، مانند: سخن گوی، رای زن، راه جوی، راست گوی، کمند افکن، گردگیر، هر دو جزء واژه معنی مستقل خود را دارند و از این رو هنگام خواندن هجای پایانی هر يك از اجزای ترکیب تکیه می گیرد، فقط در دسته دوم غلبه معنی با جزء نخستین است و از همین رو تکیه آن نیز قویتر است. برعکس در آن دسته از واژه های مرکبی که جزء دوم آنها پسوند است، مانند خردمند و هشیوار اجزای واژه معنی مستقل خود را از دست داده اند. بنابراین در رسم خط شاهنامه باید واژه های مرکب دو دسته نخستین را جدا ولی تنگ هم، ولی واژه های مرکب دسته سوم را هر کجا که ساخت خط اجازه می دهد پیوسته نوشت. در شاهنامه مواردی که جزء دوم واژه مرکب ریشه فعل باشد و معنی خود را از دست داده باشد به نسبت خیلی کمتر است. از اینگونه اند: دستبرد، نامدار، نامجوی، نامبردار، نگهدار، جهان دیده، جهانجوی، جهاندار، پرخاشخو، پرخاشجوی و بوز، در حالت جمع: ناماوران، جنگجویان، جهاندیدگان، ماهرویان، پوشیده رویان. ولی در همین مثالها نیز موارد استثنا کم نیست. برای نمونه:

جهان جوی را نان به جنگ اندرست و گسرنه سرش زیر سنگ اندرست

داستان کاموس، بیت ۱۲۶۶

یعنی آن که قصد گرفتن جهان دارد از جنگ کردنش گزیری نیست. در این جا جهان جوی به معنی جهانجوی، یعنی يك اسم یا صفت واحد نیست، بلکه به معنی جهان جوینده است که در آن اجزای ترکیب معنی خود را نگهداشته اند و از این رو باید آن را جدا و تنگ هم نوشت.

ویا:

توشو تا ز لشکر یکی نام جوی بساید، به روی اندر آریم روی

داستان کاموس، بیت ۲۱۹

هرمان به طوس می گوید: تو برو و بجای خود يك نفر را که جویای نام است بفرست تا با من بجنگد. در این جا نیز اجزای ترکیب معنی مستقل خود را نگهداشته اند و صورت نامجوی درست نیست. ولی آن جا که آمده است:

چنین گفت با گیو کای نامجوی مرا چون پیوشی به تابوت روی

داستان فرود، بیت ۱۱۵۳

در این جا گیو دیگر جوینده نام نیست، بلکه نامش را جسته است و نامجوی صفت اوست و باید یا بهتر است آن را پیوسته نوشت.

۳. اکنون که بیشتر واژه های مرکب شاهنامه را باید جدا نوشت، بهتر است این قاعده را در رسم خط شاهنامه عمومیت داد، یعنی مواردی را هم که می توان به هر دو صورت جدا و پیوسته نوشت، جدا نوشت و پیوسته نوشتن را تنها به مواردی اختصاص داد که صورت جدا نادرست باشد. در زیر نمونه هایی از مواردی را که واژه های مرکب شاهنامه را باید یا بهتر است جدا بنویسیم می آوریم:

پیشوندهای فعلی را اگر خود معنی مستقلی نداشته باشند از فعل جدا، ولی تنگ فعل می نویسیم، مانند: بردوختن، درآمیختن، بازگفتن، همی گشتن، فرو بردن، فرارفتن، فراز آمدن، آندرگذشتن. ولی اگر معنی مستقلی داشته باشند میان پیشوند و فعل يك فاصله می دهیم، یعنی در دستنوشتی که برای چاپخانه می فرستیم آنها را با خط لب و بینی مشخص می کنیم، مانند: بیرون شدن، پیش رفتن، فرود آمدن و غیره. به همین گونه عمل می کنیم با دیگر فعلهای مرکب که جزء نخستین آن اسم یا صفت باشد، مانند: سوگند خوردن، آگاه شدن و غیره. استثنا مواردی است که فعل با بای زینت یا بای تأکید ترکیب شده باشد. در این موارد فعل مرکب را پیوسته می نویسیم، مانند: برفتن، بیودن، بداشتن:

سپاه و سپهبد برفتن گرفت زمی سنب اسپان نهفتن گرفت

یازده رخ، بیت ۱۰۶۵

ترکیبهای عطفی را جدا، ولی تنگ هم می نویسیم: داروگیر، خان و مان، نیک و بد، تاروپود، زیروزیر، دام و دد، بوم ویر، گفت و گوی، دارویرد، بیش و کم، سودوزیان و غیره.

ترکیبهای تکراری را جدا ولی تنگ هم می نویسیم: لخت لخت، جفت جفت، يك يك، رنگ رنگ، چاک چاک، گروه گروه و غیره.

در شاهنامه برخی ترکیبات هستند که اجزای ترکیب معنی مستقل ندارند. این گونه ترکیبات را جدا، ولی تنگ هم می نویسیم، مانند: از در (به معنی برای)، از باد (به معنی

سریع)، از نخست (گویا گاهی فقط به معنی آغاز است و نه از آغاز)، از ناگهان (به معنی فوراً)، از بن و از بُنه (گاهی فقط به معنی اصلاً، تماماً)، چنان چون (گویا گاهی فقط به معنی چنان است)، بودنی کار (به معنی سرنوشت و آنچه باید روی دهد)، تن آسان و غیره.
حرف اضافه مضاعف را جدا، ولی تنگ واژه پیشین می نویسیم: به دل در، پیش صف اندر، به دربر و غیره.

در مواردی که مصوت پایانی يك واژه با مصوت آغازی واژه دیگر ادغام گردد، مصوت آغازی واژه دوم را می اندازیم و آن را جدا، ولی تنگ واژه نخستین می نویسیم: اژدهاست، خواسته ست، به حلقه ندر (بجای: اژدها است، خواسته است، به حلقه اندر). همچنین در مواردی که مصوت آغازی يك واژه با صامت پایانی واژه پیشین ترکیب گردد، مصوت آغازی را می اندازیم و واژه دوم را جدا، ولی تنگ واژه نخستین می نویسیم: ازین، ازو، بیژن ست (بجای: از این، از او، بیژن است). در این گونه موارد مصوت آغازی واژه دوم کیفیت اصلی خود را از دست می دهد و کیفیت يك مصوت میانی می گیرد، بطوری که اگر آن را با کیفیت اصلی آن بخوانیم وزن شعر نادرست است. در این جا چند مورد را باید استثنا کرد. یکی مواردی را که اگر حرف الف را بیندازیم صورت ناآشنایی بوجود آید، مانند: ازیران بجای از ایران. دیگر در مورد است در ترکیبهای: چبست، کیست، تُست که باید آن را پیوسته نوشت و در مورد: آنست، اینست، درستست، بهشتست، سپاهست، تباهست، سنگست، نیکست و غیره که بهتر است پیوسته نوشت. ولی هرچه از موارد استثنا به سرد يك نظم یگانه تر بکاهیم بهتر است.

نشانه صفت تفضیلی و عالی یعنی تر و ترین را جدا، ولی تنگ واژه پیشین می نویسیم: کم تر، پاک تر، نزدیک تر و غیره، باستثنای مواردی چون بتر، بهتر، کهنتر، مهتر، بیشتر، پیشتر.

نشانه جمع ها را جدا ولی تنگ واژه پیشین می نویسیم: رنج ها، سخن ها، کمان ها و غیره، باستثنای مواردی چون: اینها، آنها.

نشانه مفعول صریح را جدا می نویسیم، باستثنای مواردی چون: چرا، مرا، ترا، آنرا، اینرا. ولی در این جا می توان جز چرا و مرا موارد دیگر را نیز بصورت تورا، آن را، این را نوشت.

اعداد چند رقمی را جدا ولی تنگ هم می نویسیم: سی هزار، دوصد، صدویست، ده و دوهزار و غیره.

نیم صامت ی میان ه مصوت و کسره، اضافه و میان مصوت و ی وحدت را جدا ولی تنگ واژه پیشین می نویسیم: نامه ی خسروان، جامه یی زدنکار و غیره. صورت ه در مثال نخستین رسم خط متأخر است و در اصل چیزی جز صورت کوتاه شده، ی نیست و در مثال دوم تلفظ متأخر است.

واژه هایی که با بی، پر، یا ترکیب می گردند، اگر ترکیب معنی صفت پیدا کرده است، آنها را جدا، ولی تنگ هم می نویسیم، یعنی زیر آنها خط لب می کشیم، مانند: بی خرد، بی گناه، پرفسون، پراندیشه، باگهر، بانام و غیره. ولی اگر بی در معنی بدون و پر در معنی بسیار و یا در معنی صاحب بکار رفته باشد، میان آنها و واژه بعدی يك فاصله می دهیم، یعنی آنها را با خط لب و بیسی مشخص می کنیم: بی سپاه، بی سلیح، پر آتش، پر آب، با گنج، با سپاه و غیره. جدا کردن این موارد از یکدیگر همیشه آسان نیست. در مقابل نا را همیشه تنگ واژه بعدی می نویسیم: ناسزا، ناکام، نامهربان.

واژه هایی که با هم ترکیب می شوند باید بیشتر پیوسته نوشته شوند، مانند: همزاد، همبرد، همچنین، همداستان و غیره. ولی در این جا نیز گاه معنی اجزای ترکیب کاملاً از دست نرفته است، مانند: هم رای، هم دل، هم سخن، هم نژاد.

حرف اضافه به را جدا می نویسیم مگر در بعضی موارد. در این جا چند مورد را باید استثنا کرد. یکی در ترکیبهایی که به معنی مستقل خود را از دست داده است، مانند: سرسره، يك بيك، (به معنی همگی)، بزار (به معنی زاروار)، بهنگام (به معنی بوقت)، ولی به هنگام (به معنی در وقت). دیگر در جایی که با واژه بعدی بضرورت وزن ادغام شده باشد، مانند: بمیان، باآواز، باآسمان. ضمناً در مواردی مانند سه مثال اخیر بهتر است نشانهء مد (ـه) را روی الف نوشت. همچنین در مواردی چون بدآهن، بدآب و غیره بهتر است نشانهء مد را روی الف نوشت تا از صورتهایی چون بدایران، بدافراسیاب و مانند آن متمایز باشد. تنها صورت بدان را که به همین صورت آشناست استثنا می کنیم. نشانهء مد را همچنین در مواردی چون: زآشکارا، زآن، و آن می نویسیم. یعنی تا آن جا که بتوانیم از موارد استثنا می گاهیم.

پسوندها را چنان که پیش از این اشاره شد پیوسته می نویسیم: باغبان، کشتزار، گلستان، آتشکده، آرامگاه، بتگر، نیلگون، شرمگین، بیمناک، سیمین و غیره، ولی در برخی موارد که صورت پیوسته نا آشنا نماید باید آن را جدا، ولی تنگ واژه پیشین نوشت، مانند: برگستوان ور، هوش ور، جوان وار.

در شاهنامه برخی ترکیبها نیز هست که اگر چه در میان آنها کسره اضافه است، ولی اجزای

ترکیب را نباید بیش از يك فاصله از یکدیگر دور کرد، مانند: بیر بیان، خاقان چین، رستم زال، مردان مرد و غیره. برخی از این ترکیبها با وجود کسره اضافه بصورت يك واژه مرکب در آمده اند و از این رو پیوسته نوشته می شوند، مانند: آبروی، ولی در شاهنامه صورت جدا و تنگ بهتر است: آب روی.

۴. ترکیبهایی که در بالا آمد بیشتر آنها از واژه های مرکب دو جزئی تشکیل شده بودند. ولی در شاهنامه ترکیبهایی داریم که از سه تا پنج جزء تشکیل شده اند، مانند: خودکامه مرد، ستاره شمر موبدان، پیل پیکر درفش، سبز پرده سرای، کارآزموده مهان، ناکار دیده جوان، پُر هنرنامور موبدان، کارآزموده گزیده مهان، پُر خرد نامبردار نیرو، کینه ور تیره دل شهریار و غیره. در این جا قاعده کلی جداولی اجزای ترکیب بجای خود می ماند، ولی تعیین فاصله لازم میان اجزای ترکیب از يك سو تابع وجود یا عدم مکث در خواندن است و از سوی دیگر تابع شکل خط:

اگر صفت (یا مضاف الیه) و موصوف (یا مضاف) واحد، ولی مرکب باشند، اگر چه بحکم وحدت آنها مکشی در خواندن ایجاد نمی گردد، ولی بخاطر مرکب بودنشان ناچاریم در رسم خط میان آنها يك فاصله بدهیم تا مرز آنها از یکدیگر مشخص گردد، وگرنه هدف اصلی یعنی آسان خوانی بدست نخواهد آمد:

همی گفت کاوسی خودکامه مرد

ز گفت ستاره شمر موبدان

زده پیش او پیل پیکر درفش

بپرسید کان سبز پرده سرای

بجویند کارآزموده مهان

چو بشتید ناکار دیده جوان

یعنی اگر چه در ترکیب ناکار دیده جوان صفت ناکار دیده يك صفت بیش نیست و از این رو در خواندن مکشی میان صفت و موصوف نمی افتد، ولی چون صفت از چند واژه ترکیب گشته است باید در رسم خط میان آن و موصوف يك فاصله انداخت تا مرز میان صفت و موصوف معلوم باشد. ولی این فاصله باید کوتاه باشد تا پیوند ترکیب واحدی را که بدون مکث خوانده می شود برهم نزنند.

در این جا باید توجه داشت که میان صفت و قید کیفیت یا قید وصف اشتباه نشود:

بدوی اندرون مشک سوده به می همه سفته پیکرش برسان نی

جهان شد ز گرد سواران بنفش درخشان سنان و درفشان درفش
 همه رخ چو دیبای رومی به رنگ فروزنده عود و خروشنده چنگ
 در مثالهای بالا سفته و درخشان و درفشان و فروزنده و خروشنده قید اند و از
 این رو هنگام خواندن باید پس از آنها مکث کرد و در نوشتن میان آنها و واژه بعدی فاصله
 انداخت.

و اما در صورتی که صفت متعدد باشد در این صورت هنگام خواندن میان صفت نخستین از
 يك سو و صفت دوم و موصوف از سوی دیگر مکث می افتد و به همین ترتیب باید در رسم خط
 میان آنها فاصله انداخت:

از آن نامور پاك دستور من
 از آن پُرهتر نامور موبدان
 ز کار آزموده گزیده مهان
 ز بیدار دل نامور بخردان
 از آن پُرخرد نامبردار نیو
 یکی برز خورشید پیکر درفش
 وزان رستمی اژدهافش درفش
 از این کینه ور تیره دل شهریار
 یکی سرو بالا دل آرام پور

ولی در صورت تعدد صفت، اگر میان صفتها چه ساده و چه مرکب، حرف عطف آمده باشد،
 صفت دوم را تنگ موصوف نمی نویسیم:

سید چشم و گل رخ بتان طراز

در مثال بالا سید چشم و گل رخ هر دو صفت بتان اند، ولی اگر صفت دوم را مانند مثالهای
 پیشین تنگ موصوف بنویسیم، تنها گل رخ صفت بتان شده است و نه سید چشم. همچنین در
 ترکیبهای عبارتی چه صفت و چه قید نوشتن واژه های عبارت تنگ یکدیگر درست نیست. مثال
 برای صفت:

نگه کرد سیمرخ یا بچگان	بدان خرد خون از دو دیده چکان
بسو گفت کین نامه ی پندمند	بیسر سوی آن دیو جسته ز بند
سرافراز گردان گیرنده شهر	نهنگان چنگ آب داده به زهر
بدوی اندرون مشک سوده به می	همه سفته پیکرش برسان نی

زمانی همی بود در چنگ تیغ

همه پیش او دست کرده به کش

در مثالهای بالا اجزای ترکیبهای عبارتی خون از دو دیده چکان، بسته و بند، چنگ آب داده به زهر، سوده به می، در چنگ تیغ و دست کرده به کش را باید مانند واژه های مستقل دور از یکدیگر نوشت (به استثنای واژه مرکب آب داده). در این جا تنگ نوشتن یا برجسته نوشتن واژه ها کمکی به آسان خوانی نمی کند.

همچنین هنگام تعدد موصوف و وحدت صفت نباید صفت را تنگ موصوف نوشت:

بر نامور تاج و گاه آمدند

همه بار زرین ترنج و بهی

خداوند گردنده خورشید و ماه

در این جا نامور هم صفت تاج است و هم صفت گاه و زرین هم صفت ترنج است و هم صفت بهی و گردنده هم صفت خورشید است و هم صفت ماه و از این رو اگر نامور را تنگ تاج، و زرین را تنگ ترنج، و گردنده را تنگ خورشید بنویسیم فقط صفت تاج و ترنج و خورشید بشمار خواهند رفت و درست نیست.

یادداشتها:

۱. چند نمونه از کوششهایی که شده است:

احمد بهمنیار، «املای فارسی» (خطابه و ورودی مؤلف به فرهنگستان)، مجله فرهنگستان، سال اول شماره ۴ و ۵ (ردر: دهخدا، لغت نامه، مقدمه، ص ۱۴۸-۱۷۷).
 محمود شمیمی، شبره خط و دستور زبان، از انتشارات اداره بررسیها و روابط عمرمی و تبلیغات بانک ملی ایران، تهران ۱۳۵۲.

چمنر شمار، فرهنگ املایی، تهران ۱۳۶۰.